

سجده

بزرگسالان

فشارهای سیاسی درون ساختاری حکومت اسلامی برخلاف آنچه برخی قصد باوراندن‌اش را دارند، به هیچ عنوان درگیری میان «اصلاح‌طلب» و «اصولگرا» نیست؛ این مطلب را در وبلاگ‌های گذشته تشریح کرده‌ایم. امروز مسئله به این صورت درآمده که چگونه دولت خواهد توانست هم «انتخابات» مجلس به راه بیندازد، هم خلق‌الله را در برابر حوزه‌های رأی‌گیری به صف کند، و هم از این مخمصه به عنوان «پیروز نهائی» پای بیرون بگذارد. دیگر مسائل می‌باید «دکوراسیون» همین معضل و



مشکل تلقی گردد. سخنان اخیر احمدی نژاد بر علیه دخالت‌های قوای مقننه و قضائیه در امور اجرایی، و دفاع مشاور حقوقی وی، غلامحسین الهام از مواضع قوای سه گانه در تقابل با «مجمع تشخیص مصلحت» به صراحت نشان داد که رویارویی محافل درون حکومتی جز آن است که رسانه‌ها در بوق کرده‌اند. وبلاگ امروز را به تجزیه و تحلیل درگیری محافل حکومت اسلامی و قدرت جادوئی اکبر بهرمانی اختصاص می‌دهیم.

همانطور که پیشتر نیز گفته بودیم، دولت احمدی نژاد اجازه نخواهد داد که «اصلاح‌طلبان» یک‌بار دیگر با شعارهای «خارق‌العاده»، اگر نگوییم «بی‌سروته»، در عمل آب به آسیاب مخالفان حکومت بریزند، و تحت عنوان «حمایت» از مواضع امام «راحل» دولت فعلی را در برابر دستگاه‌های نظامی و انتظامی در تقابل با اهداف عالی «انقلاب اسلامی» جا بزنند! بله، این نتیجه‌ای بود که طی حضور جریان اصلاح‌طلب از آغاز دوره خاتمی تا «انتخابات» ۲۲ خرداد سال

گذشته در عمل به دست آمد. ولی اینکه ریختن آب به آسیاب محافل مخالف حکومت واقعاً دردی از مسائل ملت ایران درمان خواهد کرد یا خیر، سئوالی است که مسلماً پاسخ‌های متفاوت خواهد داشت. برخی از مخالفان حکومت خواهند گفت، فروپاشی این دستگاه «هدفی» است فی‌نفسه ملی و می‌باید این فروپاشی به هر قیمتی صورت گیرد. در شرایطی که برخی دیگر بیشتر بر نتایج «فروپاشی» تکیه می‌کنند تا بر فعل و انفعالات غیرقابل کنترل که فروپاشی کذا تحت عنوان «تغییر رژیم» در رأس هرم «نظامی-امنیتی» کشور به وجود می‌آورد. نیازی به توضیح نیست که بگوئیم اینبار نیز همچون تجربه شوم ۲۲ بهمن ۵۷ غایب اصلی در این تحولات ملت ایران خواهد بود! تفاوت میان ایندو نگرش امروز به سرعت چشم‌گیر می‌شود و در سایه همین تغییر و تحولات است که بسیاری از ایرانیان دیگر تغییر صرف رژیم را یک «پیروزی» تلقی نخواهند کرد.

در نتیجه، روند «بده‌بستان‌های» محافل بحران‌ساز «درونی» با ساختارهای خلق‌الساعه و دست‌ساز «بیرونی» و ظاهراً «غیرخودی» که طی تاریخ معاصر کشور پیوسته بازتولید می‌شد، امروز با اشکال برخورد کرده. این یکی از تبعات غیرقابل تردید پایان دوره «جنگ سرد» است. و تلاش‌های بچگانه برخی محافل از طریق جذب «نیروهای سپاه» و بسیج به «جنبش سبز» به همان اندازه مهوع و مسخره می‌نماید که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. دوران این «بده‌بستان‌های» تشکیلاتی به سر رسیده و دیگر نمی‌توان در داخل آشوب به پا کرد تا با وارد کردن عناصر خارج از حکومت دست به بازسازی فاشیسم تازه‌نفسی در همان ساختار گذشته زد. با این وجود، محور اصلی برنامه سیاسی «خط امام» و اصلاح‌طلبان همین بود؛ برنامه‌ای که با شکست روبرو شده.

اینان دیگر نمی‌توانند در درون ساختار فاشیسم حضور فعال و رسمی داشته باشند و همزمان با تشکیلات برانداز در خارج از مرزها ارتباط برقرار کرده، زمینه‌نوسازی فاشیسم در داخل کشور را فراهم آورند. این همان نقشی بود که روز ۲۲ بهمن ۵۷ اوباش طرفدار «انقلاب اسلامی» با همکاری ارتش شاهنشاهی ایفا کردند، و امروز همین‌ها قصد دارند با تکیه بر «سپاه پاسداران» و با حمایت اوباش شهری تجربه کودتای ۲۲ بهمن ۵۷ را تکرار نمایند؛ اسمش را هم گذاشته‌اند «مردم‌سالاری دینی!»

البته دلیل اصلی عدم کارآئی محافل داخلی در به راه انداختن بحران و جوسازی را می‌باید افتادن

دست محافل بین‌الملل در پوست گردو تلقی کرد. محافل اجنبی حامی براندازان داخل، همگی تحت تأثیر استراتژی‌های «کلان منطقه‌ای» نوین بالاجبار دست از حمایت بحران‌سازان درونی برداشته‌اند، در نتیجه تکرار صحنه‌سازی‌های ضدایرانی به صورت گذشته دیگر امکانپذیر نیست. به همین دلیل شاهد ایجاد «شکاف‌های» غیرقابل توضیح در ساختار حکومتی می‌شویم که فاقد هر گونه نظریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی است، و صرفاً جهت سرکوب عمومی و چپاول ثروت‌های ملی با حمایت خارجی به قدرت رسیده. در عمل، چنین ساختاری نمی‌تواند دچار «شکاف» شود؛ چرا که شکاف در «نظریه» پیش می‌آید، زمانیکه نظریه‌ای وجود نداشته باشد، چه شکافی می‌توان متصور شد؟

این است دلیل فاصله گرفتن «فرضی» اصلاح‌طلبان از حاکمیت، بدون اینکه اصلاح‌طلبان قادر باشند ارتباط خود را با حکومتی که «حقوق‌شان» را به زیر پا می‌گذارد «تعریف» کنند. شعارهای فریبنده اصلاح‌طلبان، از قماش احترام به آرای عمومی، آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی و ... در شرایط «اهداف» این جریان معرفی می‌شود که سردمداران اصلاح‌طلب از مهم‌ترین سرکوبگران، چپاولگران و فاشیست‌های تاریخ معاصر کشور بوده‌اند! در عمل ارتباط اینان با حاکمیت همان ارتباط احمدی‌نژاد است با حکومت، هر دو از کودتای ۲۲ بهمن تغذیه می‌کنند! با این تفاوت که هر کدام نقش «درون‌ساختاری» ویژه خود را برعهده گرفته.

خاتمی و موسوی و کروبی بر طبل «مردم‌سالاری» دینی می‌کوبند، و شعارهای گنگ اصلاح‌طلبی را تبلیغ می‌کنند. در حالی که احمدی‌نژاد بر طبل دفاع از «ولایت فقیه» می‌کوبد! اما «ولی فقیه» مطلوب احمدی‌نژاد از وی گریزان و در عمل عضو فعال محفل موسوی است! چرا که طی دو دوره ریاست جمهوری «ولی فقیه» کذا، این موسوی بود که برای وی «رأی‌سازی» می‌کرد. از طرف دیگر موضع حقوقی و مدنی «فقیه» مورد اشاره احمدی‌نژاد نیز به طور کلی در افکار عمومی مخدوش و غیرقابل دفاع شده! چه دلیلی می‌توان یافت که دولت احمدی‌نژاد برای حفظ یک موجودیت مخدوش هزینه سیاسی نیز متحمل شود؟ این نیست مگر آنکه تمامی این جریانات در هم پیچیده کلاف سردرگمی به نام حکومت اسلامی ایجاد کرده‌اند.

خلاصه کلام در این میانه اصل و اساس جز «پوچ‌گوئی» نیست. «گریزهای» سیاسی این و یا آن جریان حکومت اسلامی فقط و فقط جهت اشغال فضای سیاسی و جلوگیری از رشد جنبش‌های مدنی، اتحادیه‌های کارگری، تشکلهای مختلف اصناف و ... و دیگر تشکلهای مدنی و اجتماعی‌ای است که نهایت امر اهرم‌های سرکوب عمومی را که دولت وسیله «معاش» خود کرده مورد تهدید قرار می‌دهند. جهت جلوگیری از رشد این تحرکات غیروابسته به نطفه حکومت اسلامی است که جریانات اصلاح‌طلب، «ملی - مذهبی»، و تشکلهای خلق‌الساعة هنری و علمی و فرهنگی با حکومت از سر ستیزه «مصلحتی» در آمده‌اند.

شاهدیم که امروز کار این ستیزه مصلحتی بالا گرفته. نه دولت قادر به ارائه راهکارهایی جهت از میان بردن معضلات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، و نه می‌تواند دست مخالفان «خودی» را باز بگذارد تا با فضا سازی و ایجاد هیجانات کاذب، زمینه براندازی و تغییرات مطلوب محافل بین‌المللی را فراهم آورده، منافع ملی را به حاشیه رانند و در برابر رشد تشکلهای مدنی و اجتماعی و اتحادیه‌ها معضل و راه‌بند ایجاد کنند. مسلم است که در چنین وانفصائی تلاش دولت بر این امر متمرکز خواهد شد که قسمتی از بدنه هیئت حاکمه را فدای حفظ موجودیت «کهن‌ساختار» استعماری کند. همان ساختاری که از دوران کودتای میرپنج در کشور پایه‌ریزی شده و تا هم امروز بر سرنوشت ایرانیان حاکم باقی مانده.

در مورد نخستین «لایه‌ای» که می‌بایست از درون حاکمیت «حذف» می‌شد، از ماه‌ها پیش گفته بودیم که «خط امام»، اصلاح‌طلبان، مجاهدین انقلاب، و ... در طیف «حذفی‌های» نخستین قرار خواهند گرفت، از همان روزها مفری برای اینان قابل پیش‌بینی نبود. ولی با علنی شدن حذف این جناح‌ها «اصولگرایان» که در واقع لایه ثانویه محفل کودتای ۲۲ بهمن به شمار می‌آیند به شدت احساس خطر کرده‌اند. اعلامیه بی‌سروتهی که چندی پیش (۲۷ دی ۱۳۸۹)، تحت عنوان «منشور اصولگرایی» به امضاء شیخ مهدوی کنی و شیخ محمدیزدی در رسانه‌ها به چاپ رسید در عمل بیش از آنچه نشان‌دهنده «شکاف» فرضی بین اصولگرایی و اصلاح‌طلبی باشد، وابستگی ایندو جریان را به یکدیگر نمایان می‌کرد! در «منشور» کذا، پایه و

مسائل کشور مواضع خود را به صورت مشخص در آخرین حضورم در نماز جمعه تهران اعلام کردم و اکنون نیز به آن معتقدم.

نظر بسیاری از تحلیل گران این است که رفسنجانی با هدف به چالش کشیدن دولت احمدی نژاد این سخنان را ایراد کرده، در صورتیکه به استنباط ما قضیه کاملاً بر عکس است. اصولگرایان بخوبی می دانند که با تکیه بر چرندیاتی از قماش «وحدت کلمه» و «ولایت مطلقه فقیه» از ایجاد هر گونه تحرک انتخاباتی و اجتماعی به دور خواهند ماند. در عمل، جز مشتی لات ولوت های سپاه، بسیج و چاقوکش های بازار و حوزه، کسی به اینگونه مسائل رأی مثبت نمی دهد. هدف اصولگرایان «مصادره» علی خامنه ای و اصل «ولایت فقیه» به نفع محفل شان است. ولی این اهرم ها هم دیگر پوسیده اند؛ شخص علی خامنه ای و یا اصل «مخدوش» و بی ارزش ولایت مطلقه فقیه دیگر نمی تواند یک تحرک گسترده اجتماعی و انتخاباتی در کشور ایجاد کند. به همین دلیل هاشمی رفسنجانی که طی سه دهه گذشته «روبه صفتی» و طراری خود را عملاً به اثبات رسانده، قصد دارد با پر کردن خلأیی که خروج اصلاح طلبان از سیاست های جاری حکومت اسلامی ایجاد خواهد کرد، خود را به عنوان جانشین اصلاح طلبی به خورد خلق الله دهد. و در این میانه به احتمال قریب به یقین باند احمدی نژاد - «باند» یا «دولت» اشتباه نشود - نیز با رفسنجانی همراه است.

همچون دیگر مهره های استعماری حکومت اسلامی، رفسنجانی هم در برابر یک گزینه غیر قابل اجتناب قرار گرفته. بهرمانی یا می باید

اساس چهار گانه «اصولگرایی» که از قضای روزگار شامل «تقبل ولایت مطلقه فقیه» نیز می شود، بیشتر از آنچه برای اصلاح طلبان ایجاد اشکال کند، دولت را به چالش می طلبد. چرا که اصلاح طلبان در هر حال از صحنه سیاست کشور حذف شده اند؛ آنچه باقی مانده دولت است در برابر مجموعه مبهمی به نام اصولگرایی!

از سوی دیگر، «وحدت کلمه» که در منشور کذا مورد تأیید بی قید و شرط «اصولگرایی» قرار گرفته نیز در عمل به معنای انداختن علی خامنه ای در دهان گرگ های احمدی نژاد است. البته این عکس العمل رسانه ای از جانب اصولگرایان قابل پیش بینی بود، چرا که اینان می دانند دستگاه استعماری حکومت اسلامی اگر جهت حفظ ستون های ضد ایرانی اش مجبور به جارو کردن مشتی «اصلاح طلب» شده، در راه حفظ منافع اش برای زیر آب کردن سر اصولگرایی نیز به خود تردیدی راه نخواهد داد. به همین دلیل است که حضرات برای خلع سلاح احمدی نژاد، دست به دامن علی خامنه ای و فکاهیاتی از قماش «ولایت فقیه» شده اند.

خارج از تحولات متفاوتی که در زمینه سیاست داخلی ایران طی چند روز گذشته به وجود آمده، به استنباط ما دو رخداد از اهمیت کلیدی برخوردار می شود. نخست عکس العمل اخیر رفسنجانی در برابر جریان «اصولگرایی» است. رادیوفردها، مورخ ۷ دیماه سالجاری سخنان بهرمانی را به این شرح منعکس کرده:

«رفسنجانی[...] در دیدار با اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی[...] **اظهار داشته بود: در خصوص**

«گام بعدی مجمع تشخیص مصلحت ورود به اختیارات رهبری است!»

منبع: رادیوفردا: ۸ بهمن ماه ۱۳۸۹

بله، همانطور که می‌بینیم، کسی که در مقام مشاور حقوقی رئیس‌جمهور، خود را به عنوان عضوی فعال در «باند» احمدی نژاد جا زده، بیشتر نگران منافع محفل «اصولگرا» است تا وضعیت نابسامان رئیس‌دولت! آویزان شدن «الهام» به خشتک «مقام معظم» در شرایطی صورت می‌گیرد که احمدی نژاد به طور کلی قواعد رایج «بازی» میان سه قوه را قبول ندارد، و برخوردهای تند وی با محفل لاریجانی‌ها - در قوای قضائیه و مقننه - جای تردید در اهداف سیاسی وی باقی نگذاشته.

در کمال حیرت شاهدیم که در این شرایط وانفسا، مهره قدیمی و حيله گر جمکران، هاشمی رفسنجانی هنوز برای بازی در این میانه از نیروی اولیه برخوردار است! نیروئی که سال‌ها پیش با دست همین رفسنجانی هدیه زهر آگین «ولایت فقیه» را در جیب علی خامنه‌ای گذاشت و از یک روضه‌خوان بی‌مقدار «ولی امر» ساخت، و اکنون می‌رود تا احمدی نژاد را در برابر کسانی به پیروزی برساند که تا دیروز حتی جواب سلام او را نمی‌دادند.

خود را به «پل پیروزی» احمدی نژاد در مصاف آینده‌اش با اصولگرایی تبدیل کند، یا در صف اصلاح‌طلبان در انتظار لحظه‌ای بماند که «شتر حذف» را بر در خانه‌اش بخوابانند. به همین دلیل، ارتباط تشکیلاتی رفسنجانی با علی خامنه‌ای در ساختار سیاسی فعلی به طور کلی مخدوش شده. رفسنجانی می‌داند که عمر سیاسی خامنه‌ای به پایان رسیده و دلیلی نمی‌بیند که سرنوشت سیاسی خود را با عاقبت یک محکوم به مرگ پیوند دهد. امید سیاسی رفسنجانی اینک به ریسمان پوسیده باند احمدی نژاد گره خورده، و در چنین شرایطی گروه کثیری از نانخورهای حکومت اسلامی، محافل ظاهراً «مترقی» خارج از کشور، و خصوصاً دانشجویان داخلی به همراه رفسنجانی جذب محفل دولتی خواهند شد. در مقطع فعلی رفسنجانی این امکان را خواهد داشت تا با جمع‌آوری همه «زرت و زیبیل» و «خرت و پرت» و خنزرپنزر باقیمانده از سمساری اصلاح‌طلبی به نفع دولت، از آن سنگری غیرقابل نفوذ در برابر اصولگرایی و شعار «ولایت مطلقه فقیه» بسازد. و بجای سرداری سازندگی، «فرماندهی» پنزر سالاری را بر عهده گیرد.

بی‌دلیل نیست که غلامحسین الهام، مشاور حقوقی احمدی نژاد که خود یکی از اصولگرایان و مخالفان دولت می‌باید تلقی شود، طی دیدار از مؤسسه مطبوعاتی «ایران» با انتقاد از سخنان هاشمی، به موضع‌گیری‌های وی شدیداً حمله کرده و می‌گوید: